

مدیریت فرهنگی - قسمت چهارم

«فرهنگ مداری یا قانون مداری»

علیرضا پناهیان |

اشاره:

مطالبی که در این بخش به صورت دنباله‌دار می‌آید، برداشت‌هایی کوتاه و مستقل از مباحثی است که توسط حجت الاسلام و المسلمین علیرضا پناهیان در دانشگاه امام صادق (ع) تحت عنوان «مدیریت فرهنگی» ارائه شده و برای اولین بار جهت استفاده عموم علاقمندان حوزه فرهنگ منتشر می‌شود. (موسسه عصر بیان معنوی - ناشر آثار استاد پناهیان)

مروری بر مطالب گذشته:

مفهوم فرهنگ و عناصر آن، شکل‌گیری «خودبه‌خود و ناخواسته فرهنگ»، نتایج رها کردن فرهنگ به حال خود، اهمیت و ضرورت مدیریت فرهنگ، و جایگاه رعایت تقدم و تأخر در فرهنگ‌سازی، موضوعاتی بودند که در سه یادداشت قبلی مورد بررسی قرار گرفتند. در آخرین قسمت، استاد شاخص‌هایی برای چگونگی تشخیص فرهنگ‌های مقدم بیان کردند و به بررسی مثال‌هایی در ارتباط با فرهنگ حجاب و احترام به والدین را پرداختند.

انعکاس سؤال به استاد:

هرگونه سؤال و یا نظر «مرتبط با این مطالب» را می‌توانید به سامانه پیامکی «بیان معنوی» به شماره «۱۰۰۰۱۳۱۳» پیامک کنید. تمامی سؤالات و نظرات به استاد منعکس می‌شود و در صورتی که پاسخ کوتاهی داشته باشد، برای شما پیامک خواهد شد. ممکن است برخی از پرسش‌ها و و پاسخ‌ها در شماره‌های بعد همین نشریه منعکس شود.

عوامل تاثیرگذار بر رفتار انسان‌ها

برای درک فرهنگ و فهم بهتر اهمیت آن باید به مقایسه فرهنگ با دیگر عوامل تاثیرگذار در «رفتار» جامعه بپردازیم. وقتی از آثار و کارکردهای فرهنگ به صورتی دقیق‌تر باخبر باشیم در مقام برنامه‌ریزی نیز بهتر عمل خواهیم کرد. گاهی از اوقات به دلیل عدم توجه به این کارکردها و فوائد، نقش اساسی و جایگاه متمایز فرهنگ در اداره و رشد جامعه نادیده گرفته می‌شود. باید در برنامه‌ریزی‌های کلان اجتماعی سهم مهمی برای فرهنگ قائل شد، و از دادن سهم فرهنگ به دیگر عوامل رفتار ساز به شدت پرهیز کرد.

یکی از کارکردهای مهم فرهنگ، اثرگذاری بر رفتار و روابط افراد در یک جامعه است. فرهنگ می‌تواند رفتار افراد را در زمینه‌های مختلف تنظیم کند و نقشی تعیین‌کننده در تولید «رفتار» داشته باشد؛ همان‌گونه که می‌تواند بر دیگر ابعاد وجود انسان مانند «اندیشه» و «احساسات» آدمی نیز تاثیرگذار باشد. البته فرهنگ نیز به نوبه خود، برآمده از «اندیشه»، «احساسات» و «رفتار»های افراد جامعه است و لذا یک تعامل دوسویه در این میان وجود دارد.

تنظیم رفتار از جهات مختلف، به‌ویژه نقشی که در سهولت اداره جامعه و تعادل بخشی به روابط افراد جامعه دارد، بسیار حائز اهمیت است. اما فرهنگ، یگانه عامل در تنظیم رفتار و روابط نیست و عوامل دیگری مانند «قانون» نیز می‌توانند در این زمینه سهم به‌سزایی داشته باشند.

اساساً فلسفه قانون نیز تنظیم روابط و تعیین رفتار افراد جامعه است؛ منتها باید دید سهم هر کدام از این عوامل چقدر است و تا چه حد باید به هر کدام اهمیت داد؟

به غیر از فرهنگ و قانون عوامل دیگری مانند نیازها، شرایط و اقتضات طبیعی نیز هر کدام می‌توانند بر رفتار آدم‌ها تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم داشته باشند. مثلاً در شرایط جنگی به‌خودی خود آثاری در رفتار افراد جامعه جنگ‌زده بروز پیدا می‌کند که آن آثار را نمی‌توان تأثیر قانون و فرهنگ نامید. اگرچه گاهی هر یک از این عوامل غیرفرهنگی کم‌کم منجر به شکل گرفتن فرهنگ می‌شوند، اما با توجه به اینکه این عوامل عموماً شرایط لازم برای شکل‌گیری یک فرهنگ ماندگار را فراهم نمی‌کنند، ممکن است این فرهنگ پایدار نبوده و یا از جامعیت و هماهنگی لازم با بخش‌های مختلف فرهنگ موجود جامعه برخوردار نباشد. به همین دلیل اگر عوامل غیرفرهنگی منجر به تغییر رفتار شوند، بازهم باید از فرهنگ موجود جامعه برای پایداری خود کسب اجازه کنند.

همانطور که فرهنگ در رفتار افراد جامعه اثرگذار است، قانون و یا نیازها و شرایط، هر کدام آثار خاص خود را در رفتار افراد جامعه برجای می‌گذارند. اما تفاوت این آثار با اثر فرهنگ، در «عدم پایداری»، «سختی پذیرش»، «تلخی» و «شکندگی» آن اثر است؛ مگر آنکه فرهنگ، کار فرهنگی و فرهنگ‌سازی به کمک قانون و یا شرایط و الزامات محیطی شتافته و در پذیرش آثار آنها بر تنظیم رفتار کمک نماید.

تفاوت فرهنگ با سایر عوامل تولیدکننده رفتار

وقتی می‌خواهیم با فرهنگ و فرهنگ‌سازی به تولید و تنظیم رفتار بپردازیم باید از یک طرف با آگاهی، اندیشه و عقاید، و از طرف دیگر با علائق پایدار مردم آغاز کنیم. اگر ریشه یک رفتار در تفکر و تعلقات روحی افراد باشد طبیعتاً پایدارتر خواهد ماند و با دیگر رفتارهای فرد نیز هماهنگی و انسجام بیشتری خواهد داشت. به این ترتیب ما شاهد اصیل‌ترین نوع فرهنگ‌سازی در جامعه خواهیم بود. گفتگو با مردم و دادن آموزش از طرق مختلف و نشان دادن الگوهای تاثیرگذار می‌تواند روش‌های مختلف فرهنگ‌سازی به صورت اصیل باشند.

ضمانت شکل گرفتن رفتار در فرهنگ‌سازی، منافع دراز مدت و تعلقات روحی عمیق افراد است. برعکس قانون و یا شرایط اجباری محیطی، که رفتار براساس منافع کوتاه مدت و معمولاً بدون وجود تعلقات عمیق شکل می‌گیرد. قانون به شما می‌گوید: «کاری به معتقد شدن شما ندارم، به اینکه شما درک لازم از منافع این رفتار را پیدا کرده‌ای یا نه هم کاری ندارم، تو باید بر اساس منافع و مضار زودرس، یعنی پاداش و مجازاتی که برای این رفتار در نظر گرفته شده، این رفتار را انجام دهی.» در این صورت مجری قانون مواظبت می‌کند که شخص رفتار مناسب را انجام دهد و در صورت انجام رفتار خلاف قانون او را مجازات خواهد کرد. ولی در فرهنگ‌سازی، خود افراد بر اساس درک و تعلقی که به نتیجه رفتار دارند و با ضمانت «وجدان»، «عقلانیت» و «ایمان» خود به تنظیم رفتار می‌پردازند. معمولاً در فرهنگ‌سازی توجه افراد به منافع بلندمدت و عمیقی است که به سهولت و سرعت قابل لمس نیستند.

قانون تا چه حد و اندازه‌ای می‌تواند پدیدآورنده فرهنگ باشد؟

اما آیا همیشه می‌توان با قانون یا اجبار شرایط محیطی رفتارسازی کرد؟ مسلماً این روش می‌تواند تا حدی یک رفتار خاص را بر جامعه تحمیل کند و البته گاهی از اوقات هم به مرور تبدیل به فرهنگ می‌شود. **اما در اکثر موارد، رفتار تحمیل شده با قانون، اگر هماهنگ با کار فرهنگی نباشد به یک تغییر رفتار پایدار تبدیل نمی‌شود.** چون فرهنگ‌سازی عموماً نیازمند جا افتادن مبانی فکری متناسب با آن و برخورداری افراد جامعه از شخصیت و روحیه متناسب با آن فرهنگ است. و اساساً یک فرهنگ پایدار باید ریشه در فطرت انسان داشته باشد، تا در اثر تغییرات زمانه دست‌خوش تبدیل نشود و عناصر آن در تعارض با یکدیگر قرار نگیرند.



فرهنگ دارای یک بار معنایی مثبت است؛ نمی توان هر عادت را به معنای واقعی کلمه فرهنگ نامید. فرهنگ باید مجموعه‌ای از امور مطابق با فطرت انسان باشد و الا آثار دلنشینی به همراه نخواهد داشت و پایدار نیز نخواهد بود. عدم پایداری یک عادت اجتماعی و یا عناصر یک فرهنگ یا در اثر عدم تجانس و تناسب اجزاء آن با یکدیگر است و یا در اثر فطری نبودن آن است. وقتی یک فرهنگ دچار تزلزل باشد، هرگونه تغییری در آن محتمل خواهد بود و از هرگونه تهاجمی استقبال خواهد کرد. فرهنگ باید موجب دلنشین شدن رفتار و سهولت آن بشود. فرهنگ باید بتواند سرشار از عقلانیت و عواطف انسانی و معنوی باشد. فرهنگ باید از یک منطق قوی و منسجم برخوردار باشد. فرهنگ باید حس زیبایی‌گرایی، آرمان‌خواهی و انواع احساسات عالی انسانی را ارضاء کند. فرهنگ باید موجب خلاقیت، شکوفایی و بالندگی افراد جامعه خود شود. **این همه آثار از یک سلسله عادات خشک، بی‌روح و برآمده از اجبار قانون و شرایط تحمیلی بر نمی آید.**

احساس آزادی و استقلال افراد در اثر انجام رفتار بر اساس «الزامات فرهنگی» بیش از انجام رفتار در اثر «الزامات قانونی» شکل می‌گیرد؛ و کمتر شکننده خواهد بود. **در رفتاری که به خاطر قانون انجام می‌گیرد، ممکن است افراد جامعه دچار نوعی دوگانگی شخصیت شوند،** به این معنی که این رفتار قانونی شخصیت خاص خود را می‌طلبد و زمانی که افراد جامعه از ترس قانون، و با شخصیت خودشان که تمایلی به آن رفتار ندارد، آن رفتار را انجام می‌دهند، به نوعی دوگانگی شخصیت گرفتار خواهند شد، ولی در رفتار فرهنگی شخصیت افراد به گونه‌ای شکل می‌گیرد که آن رفتار را انجام دهند، لذا دیگر از دوگانگی شخصیت خبری نخواهد بود.

ضمن آنکه رفتاری که فرهنگ شده و مورد علاقه عمومی قرار گرفته و در عقیده عمومی جامعه جایگاهی پیدا کرده، بیشتر توسط خود مردم مراقبت خواهد شد و نگاه و مواظبت آنها بیش از مراقبت مجریان قانون دیگران را به انجام صحیح رفتار وادار خواهد کرد. به این ترتیب هزینه‌های گزاف و کم‌ثمر کنترل‌های قانونی که موجب فربه شدن قوه قضائیه می‌شود و ضابطان قانون را به طرق مختلف و بی‌رویه افزایش می‌دهد، کاهش خواهد یافت.

شیرینی و سهولتی که فرهنگ ایجاد می‌کند

یکی از فواید مهم فرهنگ در هر جامعه‌ای، ایجاد سهولت در رفتارهای متناسب با آن فرهنگ در جامعه و در عین حال شیرین کردن آن رفتار است. مثلاً اگر در جامعه‌ای، دستگیری از مستمندان به عنوان یک فرهنگ جا افتاده باشد، انفاق کردن برای مردم آن جامعه، آسان‌تر و دلچسب‌تر خواهد بود. یا اگر در جامعه‌ای رعایت حقوق دیگران به عنوان بخشی از فرهنگ مردم جامعه نهادینه شده باشد، دیگر در آن جامعه نیازی به وضع قوانین متعدد برای جلوگیری از تضییع حقوق مردم نخواهد بود. و اگر قانونی هم در این زمینه وضع شود، اجرای آن قانون آسان خواهد بود و نیاز چندانی به بگیر و ببند و اعمال قوه قهریه نخواهد داشت.

به طور کلی بهتر است یک قانون هم در اثر فرهنگ‌سازی به اجرا درآید و الا اجرای قانون هم با اشکال مواجه خواهد شد. و اساساً نباید کار به جایی برسد که در اثر دور بودن فرهنگ یک جامعه از یک رفتار خاص، اجرای رفتار متناسب با آن قانون دچار اشکال شود.

تعدد قانون؛ علل و آثار

در یک جامعه ایده‌آل در بسیاری از موارد باید فرهنگ، جایگزین بسیاری از قوانین شود و یا لاقلاً باید به فرهنگ‌سازی بیش از گستراندن ساز و کار کنترل و اعمال قانون اهمیت داده شود. بر این اساس می‌توان گفت: **به طور کلی جامعه‌ای که از سطح فرهنگی پایین تری برخوردار باشد دچار مشکل زیادی قوانین می‌شود و مجبور است از ساز و کارهای قانونی زیادتر از حد استفاده کند؛** یعنی قوه قضائیه پرکارتر، سازمان‌های نظارتی پرشمارتر و نیروی انتظامی قهارتری خواهد داشت. به عبارت دیگر، جایگاه فرهنگ به دیگر عوامل تاثیرگذار بر رفتار داده شده است.



به طور کلی **جامعه‌ای که قوانین زیادی دارد از هویت انسانی خود فاصله گرفته است؛ همان گونه که یک انسان می‌تواند از هویت انسانی خود فاصله بگیرد. یک ربات چقدر با انسان فاصله دارد؟ یک جامعه مملو از قانون، چیزی شبیه به همان ربات است.** باید افراد جامعه از راه اندیشه و تمایلات خوب انسانی و معنوی خود، به یک رفتار برسند و و ان را در جامعه مرسوم کرده و یکدیگر را از ترک آن نهی کنند و یا به آن رفتار توصیه کنند، نه آنکه تنها به دلیل قانون و نیز از ترس عواقب ترک آن که برخورد با قوه قهریه است یک رفتار را انجام دهند.

به هر حال **هرچند وجود قانون امری لازم و ضروری است،** و نمی‌توان بدون قانون تنها به فرهنگ و فرهنگ‌سازی اکتفا کرد، اما هرچه قوانین در یک جامعه بیشتر باشد فرهنگ آن جامعه بیشتر تضعیف می‌شود و آن جامعه از هویت انسانی خویش بیشتر فاصله می‌گیرد. بخشی از زندگی انسان و بخشی از مناسبات جامعه باید با تکیه بر فرهنگ سامان بیابد.

عجله؛ عامل قانون‌گرایی در مقابل فرهنگ‌گرایی

یکی از عوامل قانون‌گرایی در مقابل فرهنگ‌گرایی، عجله‌ای است که مدیران جامعه برای رسیدن به رفتار مطلوب

در جامعه دارند. این عجله وقتی کنار ناتوانی در فرهنگ‌سازی و تربیت افراد جامعه قرار می‌گیرد، تاثیر کامل خود را در وضع زیادی قوانین در جامعه به جای خواهد گذاشت. گاهی از اوقات عدم تناسب رفتارهای مورد درخواست حاکمان با فطرت و نیاز جامعه موجب می‌شود از فرهنگ‌سازی ناامید شده و با وضع قوانین زیادی افراد را به رفتار مورد نظر خود وادار نمایند و از وجاهت مفهوم و جایگاه قانون برای ایجاد نظم در جامعه استفاده نمایند.

بی‌تردید هیچگاه جامعه از قانون و قانون‌گرایی مستغنی نمی‌شود؛ و نباید از ارزش قانون به دلیل فرهنگ‌گرایی کاسته شود، اما همان‌گونه که نمی‌شود بدون قانون زندگی کرد و نظم اجتماعی بدون وضع قوانین شکل نمی‌گیرد بدون کار فرهنگی هم نمی‌شود نفس کشید و شخصیت افراد جامعه را در جهت رشد و تعالی شکل داد.

الگویی برای نسبت قانون و فرهنگ

پس از توجه یافتن به جایگاه غیرقابل جایگزین فرهنگ می‌توان به یکی از عوامل مهم و قدرتمند فرهنگ‌ساز یعنی دین و اعتقادات دینی متوجه شد. دین به دلائل گوناگون می‌تواند قوی‌ترین عامل فرهنگ‌ساز در جامعه بشری باشد، بدون آنکه از نقش عوامل دیگر بکاهد و از شکل‌گیری انواع فرهنگ‌ها جلوگیری نماید. نکته قابل توجه در تعلیمات دینی آن است که دین واضح بسیاری از قوانین هم هست ولی در مجموعه احکام و معارف خود نسبت بین قانون و اخلاق یا فرهنگ را رعایت کرده و از این جهت دارای یک نظم بسیار حکیمانه و دقیق است. لذا در وضع قوانین باید از دین الگو برداری کنیم و اینکه در چه امری قانون‌مدارانه وارد شویم و در چه امری کار را به فرهنگ مردم واگذار کنیم دین اسلام بسیار درس آموز و الهام بخش است.

